۴۷. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۶/۰۲)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۰) - چهارشنبه، ۰۲ شهریور ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- تبیین قول ابن جزری در اعتبار خبر واحد در اثبات قرآن
- عناصر سه گانه تواتر و استفاده از آن برای تصویرصحیح لزوم تواتر در قرآن
- تواتر قرائت ابن مسعود نزد ابوحنیفه
- امکان قطع تام بر وجود ثبوتی تواتر در ازمنه سابق
- تجلیل از کتاب الدره النجفیه، عروة الوثقی و مجد البیان و پیشنهاد اتمام آن ها
- سؤال مهم : چرا با وجود اینکه مذهب حرف واحد بوده، شیعه همه قرائات را می خوانند؟
- کلمات مهم علامه حلی و شرطیت تواتر در اثبات قرآن نزد شیعه
- احب القرائات نزد علامه حلی
- شاهدی مهم برای معنای روایت حرف واحد در کلام علامه حلی
- عدم تفسیر روایت حرف واحد در کلام علماء شیعه قبل از قرن یازدهم
- عدم ورود نهی از قرائت به قرائات مختلف دلیل بر پذیرش تعدد قرائات
- فتوای اهلسنت در جواز قرائت به «ملک» و «مالک» در یک رکعت
- هم زمانی صدور روایت حرف واحد و تلاوت به مترادف
- استدلال عامه بر جواز تلاوت به معنا
- جمع بندی بحث در رابطه با روایت حرف واحد و کلام علامه حلی
- تواتر القرائات در زمان حضرت رسول ص
- وجود آیات مخالف مرام سقیفه، عامل دستور به توحید مصاحف
- شرط موافقت با مصحف عثمان راهکاری برای حذف آیات فضیلت اهل البیت
- مفاسد رجوع به مدعیان ابطال سحر

پیشگفتار (خلاصه)

تبیین قول ابن جزری در اعتبار خبر واحد در اثبات قرآن

در صفحه پنجم کلام صاحب مفتاح الکرامه بودیم، از نقل قول زرکشی مطالبی پیش آمد. مطالبی هم بود که میخواستم از شروع بحث عرض کنم. برخی از آنها را در جلسه قبل عرض کردم. پایان جلسه قبل نزاعی که بین ابن جزری و سائرین بود را مرحوم آقای شعرانی فرمودند، و بعد فرمودند وقتی علامه چنین بگویند دیگر حرف ابن جزری حرف بی خودی است. تعبیری به «ژاژ می خواید» کردند. من یک چیزی را از خیلی قبل عرض کرده بودم؛ الآن هم که به آن فکر میکردم دیدم من هم بهعنوان یک طلبه این به ذهنم میآید؛ اینکه ابن جزری خودش در منجد المقرئین و در کتابهای دیگرش میگوید که من بهشدت مدافع این بودم که شرط در اعتبار قرائت، تواتر است، اما بعد برای من معلوم شد که این درست نیست. بلکه صحت سند کافی است. اینکه گفت بر من معلوم شد، عدهای گفتهاند که از تواتر عدول کرده، اینکه غلط فاحش بود و قبلاً عرض کرده بودم. او که اصلاً از تواتر عدول نکرده است. در منجد المقرئین که مثل آفتاب تواتر را توضیح میدهد. ابوشامه را در میکند. در النشر هم که همین حرف -عدول کردم- را میگوید از سبکی -پدر و پسر- نقل میکند و میگوید تواتر قرائات عشر ضروری دین است. یعنی آن چه که شهید اول فرمودند. سبکی از نظر طبقه مقدم بر شهید اول است. این را میآورد و میگوید استفتاء کردم و گفت قرائات عشر ضروری دین است. یعنی یک مفتی بزرگی در شامات ای مصر بود. سبکی کجا بود؟! پدر و پسر.

لذا ابن جزری از تواتر که عدول نکرده. اصلاً النشر را برای تواتر قرائات نوشته. او از شرطیت تواتر برای اعتبار یک قرائت عدول کرده. قبل از آن می گفته حتماً باید متواتر باشد تا معتبر باشد. میگوید آن هایی که متواتر هستند، خب متواتر هستند. من برای آنها کتاب نوشته ام و باز هم مینویسم. اما قرائاتی هستند که متواتر نیستند اما معتبر هستند. عدول ایشان به این صورت است. این خیلی تفاوت میکند. اما مدام میگوید ابن جزری از تواتر عدول کرده است. درحالیکه از تواتر عدول نکرده است. بلکه از شرطیت تواتر در اعتبار قرائت عدول کرده.

این برای قدم اول است. قدم دوم این است: حال که متواتر نیست آیا با علامه مخالفت کرده؟ من جلوتر عرض کردم آن چیزی که به ذهن من بود این است: اتفاقا ابن جزری ابتدا مدافع تواتر بود، کار درستی هم میکرد. بعد که در علم پیشرفت کرد و در فن خودش پخته شد، گفت چرا بگوییم تواتر شرط است؟! گفت صحت سند کافی است.

ما بگوییم این یا قصور یا تقصیر است؛ اگر قصور باشد از فضای مطالب کلاسیک مدون است. تقصیر هم باشد از بی سلیقگی امثال ابن جزری میشود. یعنی شما میتوانستید با حفاظ بر تواتر بدون اینکه از اشتراط تواتر دست بردارید، تواتر را توضیح بدهید. تواتر را باز کنید. تواتر را با مثالهای کلاشمس از حالت مضیق در بیاورید. این عرض من است.

لذا من عرض می‌کنم این‌که تواتر شرط قبول قرآنیت است و قرآن کریم باید متواتر باشد، ما از این عدول نمی‌کنیم. درست هم هست. آن هایی هم که گفته‌اند درست است. این جزری که گفته صحت سند کافی است و تواتر شرط نیست، یعنی تواتر زمان خودش به نحو کلاسیک. در اینجا اشتباه کرده. باید بگوید که تواتر شرط است اما نه فقط تواتر نزد من. نه تواتر زمان من. مطلق تواتر. اگر ما توانستیم ثابت کنیم قرائت این مسعود در کوفه متواتر بود کافی است. قرآن با تواتر ثابت می‌شود، که منصف می‌فهمد که قرآن در آن زمان متواتر بوده. دیگر چه می‌خواهید؟! چرا از اشتراط تواتر عدول می‌کنید؟! این یک نحو بد سلیقگی در بیان مطلب کلاسیک می‌شود.

عناصر سه گانه تواتر و استفاده از آن برای تصویر صحیح لزوم تواتر در قرآن

لذا عرض من این است: تواتر شرط در قبول و اعتبار قرآنیت است و ما هم قبول داریم. فرمایشات علامه حلی و آن بزرگواران که فرمودند، قبول است. اما استدلال این اعزه طوری است که دلیلی که میآورند و یک مدلولی را در میکنند، اخص از در مدلول است. یا دلیلی میآورند که در آن مدلول نمیکند. الآن میخواهم توضیح آن را عرض کنم. الآن میخواهم توضیح اصلی را خدمت شما بگویم.

آن این است که ما در تواتر چیزهای مختلفی داریم. امروز میخواهم سه مورد از آنها را برجسته کنم. در تواتر سه امر هست که به هرکسی توضیح بدهید –در هر شرائط- این امر نزد او مبهم نیست. مطلبی است بسیار واضح. وقتی این توضیحات داده شود، و بعد عبارات این علماء بزرگ خوانده شود، میبینیم در استدلال آنها یک تحلیل دقیق منطقی نیاز بوده که بعضی از مسامحات در آن استدلالات صورت گرفته است.

آن مطلب واضحی که نزد همه واضح است، این است: ما در تواتر چیزهایی میخواهیم. سه امر مم‌تاز داریم که احدی در آن شک ندارد. تواتر چه بود؟ اخبار جماعة یمتنع تواطئهم علی الکذب؛ عدهای یک امری را بگویند که محال است با هم تبانی کرده باشند تا دروغ بگویند. این تواتر میشود. در تواتر ما حتما ًسه چیز میخواهیم. سه چیزی که سه وجود هستند؛ سه امر هستند و از هم جدا هستند. یکی آن امری است که به تواتر نقل میشود؛ مثلا ًمثالهایی که در منطق و همه جا برای تواتر میزدند این بود که میگفتند شهر مکه. یاداتان هست؟ در کتابهای منطقی بود. میگفتند کسی که در بالد دوردستی است، اما در اینکه شهر مکه موجود است، شکی ندارد. یعنی متواتر است. چون متواتر است پس از بدیهیات است. هیچ کسی شک نمیکند که شهر مکه موجود است. در کتب منطقی بود. چرا شک نمیکند؟ چون عدهای به قدری گفتهاند که محال است با هم تبانی کنند که یک شهری موجود است. خب پس ما در تواتر یک امر منقول به تواتر داریم که وجود مکه است. وجود مکه که خود تواتر نیست. وجود مکه یک چیز خارجی است. آن امری است که به تواتر نقل میشود. چه کسی توهم میکند که خود وجود خارجی شهر مکه تواتر داشته باشد؟! اینکه تواتر ندارد! چون یک وجود خارجی است.

خب یکی دیگر، اخبار افراد انسانهای متعدد به اینکه شهر مکه هست. این عملیة الاخبار است. تواتر اخبار که شهر مکه نیست. این مکه است؟! عملیة التواتر؛ عملیة تعداد الاخبار است. اگر بشری خلق نشده بود محل شهر مکه موجود بود. یا الآن فرض بگیریم شهر مکه باشد دفعتا همه بشر از بین بروند. یا آن اخبارات صورت نگرفته باشد، دراینصورت تواتری نداریم. یک بخش

مهمی از تواتر که اصلاً اسم تواتر برای آن است، خارجیت اخبار افراد متعدد است که این اخبارها شهر مکه نیست. این اخبارهای اخبار متواتر هستند. این هم دوم. اینها نزد هر کسی روشن است. شهر مکه یک چیز است و اینکه مخبرین متعدد بگویند مکه داریم، امر دیگری است.

سوم؛ کسی است که یقوم عندها التواتر. کسی که نزد او ثابت می‌شود عد بسیار زیادی خبر دارند چه بسا امری متواتر است اما اتفاقا نزد یک شخصی تنها یک نفر می‌گوید. این چه مانعی دارد؟! در یک جایی فقط یک نفر می‌گوید که ما شهری به نام مکه داریم. از دیگری هم نمی شنود. در یک دهی به دنیا آمده و تنها یک نفر به‌عنوان خبر واحد به او گفته که شهر مکه وجود دارد. اصل عملیه الاخبار المتعدد، محقق است ولی او خبر ندارد. او تنها در یک جا شنیده است. پس کسی که تواتر را تحصیل می‌کند -من حصل عندها التواتر- نه خود شهر مکه است، و نه اخبارات است. من حصل عندها التواتر کسی دیگر است. باید علم به آن اخبار را پیدا کند.

این سه مورد نزد هر کسی از هم جدا هستند. پس الامر المنقول بالتواتر -مثل وجود شهر مکه- و عملیه تواتر الاخبارات از اینکه مکه موجود است، و من یحصل عندها التواتر -یعنی این خبرها به گوش او می‌رسد- سه امر جدا هستند. اینها نباید در تحلیل منطقی و استدلال با هم مخلوط شوند. اگر مخلوط شوند یک دلیلی می‌آوری و از آن مدلولی را می‌گیری که این دلیل از مدعای خودش و از مدلول خودش قاصر است.

حال که این سه مورد را عرض کردم، این توضیحی که ابتدا عرض کردم را دوباره تکرار می‌کنم. عرض کردم ابن جزری اول تا آخر مدافع این بود که قرائات عشر و سبع متواتر هستند. بعد از اینکه پخته شد از یک امر عدول کرد. قبلش می‌گفت در اینکه یک قرائت معتبر باشد، شرط است که متواتر باشد. اما بعد از اینکه پخته شد گفت نه، این شرط خیلی کار را خراب می‌کند -ونیری می‌گوید شرط شما کار را خراب می‌کند و برعکس می‌گوید- لذا صحت سند کافی است. عرض کردم ما می‌گوییم شرطیت تواتر درست است اما آقای ابن جزری نباید از آن دست بردارد. اینکه شما آمدی از شرطیت تواتر برای اعتبار قرآنیت و ثبوت قرآنیت قرآن استفاده کردی، و بعد از آن شرطیت دست برداشتی اشتباه کردی. بلکه تواتر شرطیت دارد. اما اگر می‌گوییدی منظور از تواتر یعنی تواتر زمان خودت؛ تواتری که در کتابهای و کلاسهای خودت می‌دانی، خب داری اشتباه می‌کنی. چرا؟ چون شرط قرآن این نیست که تواتر در قرن هشتم باشد. مطلق التواتر کافی است.

آقای ابن جزری چرا از تواتر دست بر می‌داری؟! این جور می‌گوییم: می‌گوییم اگر نزد محقق-محقق یعنی کسی که حصل عندها التواتر که امر سوم بود- که الآن در قرن هشتم است، مثلاً مصحف ابن مسعود به قرائت او لایمکن ان یحصلو متواتراتا بالفعل، خب من حصل عندها التواتر، اطلاعات تواتر او برای او نیست، خب تواتر برای او نیست، اما تواتر سه چیز داشت. یکی خود قرائت اصل مصحف بود. دوم عملیه اخبار المتواتر بود. اگر شما با شواهدی مطمئن شوید -نه اینکه برای خود شما متواتر نقل کرده باشند- اما مطمئن شوید. امروزه در باستان شناسی خیلی پیش می‌آید؛ شما در مجلات باستان شناسی می‌بینید به جایی می‌روند و گود برداری می‌کنند و می‌گویند فلان شهر است. بعد می گویید آنها دارند سر خودشان را شیره می مالند. یک طوفان شدید، رعد و برقی و بارانی بوده که به‌شدت آمده و در اینجا چیزهایی را روی هم کرده، اینها اواش اواش آن را می‌تاراشند و از آن چیزهایی که صدقه پدید آمده، می‌گویند اینجا یک شهری بوده، اینجا حمام است، اینجا مغازه است، اینجا ... . می‌گویید که اینها خیالات است. اما کسی که از نزدیک ببیند می‌گوید اینها خیالات نیست. می‌گوییم شما این شهر را دیدید؟! کسی به شما گفته؟! مثل مکه. می‌گویند نه. برای ما -برای چند میلیارد بشر امروز- این شهر به تواتر نقل نشده است. اما اگر برویم شواهد تاریخی را نگاه کنیم، مطمئن می‌شویم یک زمانی بین یک عدهای این شهر متواتر بوده. یعنی پس الآن بشر نمی‌تواند بالفعل تواتر وجود آن شهر را تحصیل کند. اما وقتی متخصص شدند و رفتند شواهد را نگاه کردند، علم پیدا می‌کنند -نه به اینکه برای من تواتر حاصل شده است- بلکه به اینکه که یک زمانی تواتر حاصل بوده.

تواتر قرائت ابن مسعود نزد ابوحنیفه

آقای ابن جزری الآن شما با شواهدی که دارید، رفتید و مطمئن شدید که در قرن دوم قرائت ابن مسعود متواتر بوده؛ دیروز و قبلاً عرض کردم که شواهدش کم نبوده؛ الآن حنفیه موجود هستند، امامشان ابوحنیفه مفتی آنها است. فتوایش هم موجود است، کتابهایشان هم موجود است، استدلالاتشان هم موجود است. الموسوعه الفقهیه الکویتیه همه اینها را میآورد. میگوییم چرا ابوحنیفه فتوا داده که کافر[1] میین باید سه روز متوالی باشد؟ «فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيّامٍ». چرا او گفته باید پشت سر هم باشد؟ میگویند بهخاطر قرائت ابن مسعود و مصحف او که به این صورت بوده: «فصیام ثلاثة ایام متتابعات». بعد میگوییم خب مصحف ابن مسعود به چه دردی میخورد؟ «لایکون القرآن الا متواترا»، این به چه درد ما میخورد؟! میگویند برای زمان ما درست است، الآن در زمان ما متواتر نیست. اما برای ابوحنیفه مشهور و متواتر بود. تمام شد. یعنی الآن ما در این زمان شاهد فقهی داریم بر اینکه در قرن دوم یک تواتری بود که الآن آن تواتر نزد ما نیست. خب نباشد! ما از شرطیت تواتر کوتاه نیامدیم. اگر ابوحنیفه به قرآن غیر متواتر استناد میکرد، اشتباه بود. الآن هم میگوییم اشتباه بود. اما اگر ابوحنیفه استناد میکرد به یک مصحف متواتر در آن زمان...؛ لذا مردم هم از او پذیرفتند. اگر متواتر نبود و به یک قرائت غیر متواتر استناد میداد، سائرین از او نمی پذیرفتند. بلکه پذیرفتهاند بهخاطر اینکه می دیدند. آن تواتر نزد آنها بود. خب بعداً با کارهای ابن مجاهد و قرن سوم، تفصیل هایی که در عبارات هست، فضا عوض شد. اینها را قبلاً عرض کردم. فضا عوض شد.

در چنین فضایی ما از تواتر دست بر نمیداریم. میگوییم تواتر مطلقاً شرط ثبوت قرآن است. ما لیس بمتواتر فلم یثبت عندنا بعنوان انه القرآن. بههیچوجه از این دست بر نمیداریم. اما شرطیت ثبوت قرآن به تواتر، مطلق التواتر است. نه تواتر نزد بصریین. نه تواتر قرن هشتم. نه تواتر کذا. اگر ما مطمئن شدیم که فی الجمله تواتر منطقی حتی در یک بلد هست، مشکلی نداریم. اما تواتر یعنی قطع به یک امر متواتر. اگر این قطع حاصل شده کافی است. چون ما قطع میخواهیم.

شاگرد: پس در اینجا تعبیری صحت سند ندارید.

استاد: احسنت. در جلسه قبل هم عرض کردم، ابن جزری که میگوید صحت سند، او چراهای ندارد. ای قصور کلاس است ای تقصیری است بهمعنای کج سلیقگی. باید بگوید قرآن متواتر است اما تواتر مطلق کافی است. خب دراینصورت صحت سند را قید کرده است. در النشر ببینید. گفته اگر سند صحیح است و همراه آن بین قراء هم مشهور است، این به چه معنا است؟ لذا سیوطی گفت ما قرائت متواتر داریم، مشهور داریم، آحاد داریم و شاذ داریم.

متواتر که قطعی است. مشهور صحت سند دارد و مشهور است. آحاد صحت سند دارد اما مشهور نیست. شواذ، صحت سند هم ندارد. سیوطی حرف ابن جزری را به این صورت تقسیمبندی کرد. ما میگوییم تو که میگویی صحت سند دارد و مشهور است، یعنی قرائن کلاسیک روشنی نزد متخصص داریم.

ولو الآن در بستر جامعه مسلمین تواتر بالفعل نزد مسلمین ندارد؛ «و لایحصل مسلم انه متواتر» اما قاطع میشود که در عصر دیگری متواتر بوده. شبیه همین شهرهای باستان شناسی است که شما مطمئن میشوید در یک زمانی این شهری که باستان شناس ها اسمش را میبرند و قرنها است که از بین رفته، در یک زمانی متواتر بوده است. پس کار باستان شناس ها سفاهت نیست، بلکه میفهمند که در آن زمان بوده.

شاگرد: این برای ما هم کارکرد تواتر بالفعل را دارد؟

استاد: اینکه کار او را دارد ای ندارد، حرف دیگری است. کارکردی بسیار مهم را دارد که الآن میخواهم عرض کنم. کارکردی دارد که استدلال علامه حلی در در بعضی از مسائل را زیر سؤال میبرد. یعنی ایشان برای در حرف طرف مقابلشان طوری استدلال میکنند که تواتر زمان خودشان را شرط قرآنیت میدانند و نتیجه میگیرند آن چه که در زمان ما متواتر نیست، ثبوتا قرآن نیست. حالا من عبارتشان را میخوانم و میبینید.

---

[1]المائده ۸۹

امکان قطع تام بر وجود ثبوتی تواتر در ازمنه سابق

شاگرد۲: آقایانی که اشتراط تواتر را آوردهاند طبیعتاً این تواتر طریقیت به یک غرضی دارد لذا آن را آوردهاند. بنابراین اگر آن را تحلیل کنیم و ببینیم آن غرض چیست، کارساز است. یعنی اگر صرف قطع است همه فرمایشات شما میآید و خود تواتر دیگر خصوصیت ندارد. یعنی اگر یک چیزی قرآن باشد و صد در صد هم احتمال خلاف ندهیم. قرائن هست ولی تواتر نیست. اگر این باشد استدلال حضرت عالی هم میآید. اما اگر اینها برای تواتر یک کارکردی را تعریف کرده باشند، مثلا بگویند صرف قطع هم نیست. یعنی یک حالت نفسانی صد در صدی نیست، بلکه تنها میخواهیم بگوییم اسباب آن هم طوری باشد که کاملاً عقلائی باشد و در حد بالایی از قطع باشد، اگر به این صورت باشد او میگوید غرضی که باعث شد من تواتر را شرط بدانم حتی با قطع محفوف به قرائن هم نمیآید. لذا در زمان من هم باید متواتر باشد.

استاد: ببینید اگر ما از قرائن قطع پیدا کردیم که عین همین تواتری که در زمان ما هست و کارکرد دارد، عین همین در یک بلد دیگری بوده که تواتر آنها نزد ما نیست، ایشان چه میگویند؟ شما فرمودید منظور ما از تواتر، صرف حصول قطع نیست، یک نحو خاصی از قطع با یک کیفیتی از حصول اخبارات میدانی بیرون منظور است که نحوه خاصی از قطع است، از قرآن آن کارکرد را میخواهیم. خب الآن میگویند این الآن نزد ما است، خب اگر قاطع شدیم ولو الآن نزد ما دیگر نیست اما در یک بلد دیگری و در عصر دیگری عین همین بوده است.

شاگرد: قبلاً بوده؟

استاد: بله، مطمئن شدیم.

شاگرد: گویا میگویند نتیجه تابع اخص مقدمه میشود.

استاد: از شرطشان دست بردارشتند ای نه؟ اثبات و ثبوت را قاطی نکنید. شرط بود که این تواتر را میخواهیم، حال مطمئن شدیم با اینکه این تواتر در شهر ما نیست اما در شهر دیگر هست، دراینصورت از شرطشان دست بردارشتهاند ای نه؟

شاگرد: عرض من برای همین بود. باید تحلیل کنیم که آن شرط چه بوده. اگر شرط این بوده که قرآنیت تنها با یک درجه خاص و کیفیتی که در تواتر هست، ثابت میشود... .

استاد: خب دقیقاً در همینجا قاطع هستیم که این شرط در آنجا بوده

شاگرد: بوده ولی چون الآن آن درجه از یقین را ندارم...

استاد: یعنی قرآن نیست؟

شاگرد: طبق مقدمات آنها دیگر قرآن نیست.

استاد: چرا طبق مقدمات آنها قرآن نیست؟

شاگرد: اخص است.

استاد: شما میگویید باید قطعی باشد که این تواتر باشد، خب قاطع هستیم که در بین آنها بوده، دراینصورت چرا نباشد؟!

شاگرد: برای من... .

استاد: من کاره هستم؟! یعنی شخص من در تواتر دخالت دارم؟!

شاگرد: اشتغال یقینی...

استاد: اشتغال غیر از ثبوت است. حال عبارات را میبینیم. تا عبارت را نخوانیم نمیفهمیم که ایشان چه میگویند.

تجلیل از کتاب الدره النجفیه، عروة الوثقی و مجد البیان و پیشنهاد اتمام آن ها

اوالً یکی از کتابهای خیلی خوب مرحوم علامه حلی منتهی المطلب فی تحقیق المذهب است. کتاب خیلی معروف علامه است. ماشاالله مفصل است. اتفاقا یکی از آفات کتابهای مفصل این است که تمام نمیشود و نیمه کاره میماند. حاج آقا مکرر از کتاب الدرة النجفیه سید بحر العلوم تجلیل میکردند. منظومه خیلی عالیای است. بعد میفرمودند ای کاش به جای اینکه سید وارد این فروعات کثیره شوند، بهصورت مختصر کل فقه را بهصورت نظم در میآوردند. مرحوم سید در دره وارد فروعات کثیره میشوند که به نظرم کتاب الصلات ایشان تمام نشده است. لذا علماء میگفتند نوشته شدن جواهر از معجزات تاریخ است.

میگویند نوشته شدن جواهر از معجزات تاریخ است. یعنی جواهر بین دو چیز جمع کرده که در کتابهای دیگر نمیبینید. بین تفصیل و دوره. کل فقه را با تفصیل آورده است. علماء میگفتند از معجزات تاریخ است.

شاگرد: این آفت برای قدیم بوده، الآن به این صورت است که اگر کتاب مفصل باشد دیگر طلبهها نمی خوانند!

استاد: خب حالا نخواندن یک حرفی است! اما اصل فرض تکمیل کردن خیلی خوب است. من جلوترها در مباحثه میگفتم که از پیشنهادهای خیلی خوب این است که چند کتاب به همان نحوی که هست تمام شود. در فضای حوزی و محققین. یکی کتاب عروه است. چرا عروه تمام نشد؟ به همین خاطر؛ تفصیلات متعدد و... . خب نشد که تمام شود. عدهای که در فقه کار کرده هستند عروه را دوره کنند. طرح آن در ذهنم بود، جلوتر هم عرض کرده بودم. مثالً محور را جواهر قرار بدهند، با شمارههای ده فاصله. یک وقتی هم گفتم. آقا هم زحمت کشیدند جزوه آن هست. این برای کتاب مفصلی مثل عروه است.

مقام علمی و عملی شیخ محمد حسین اصفهانی مسجدشاهی

یکی هم تفسیر است. کتابی مثل تفسیر آشیخ محمد حسین اصفهانی مسجد شاهی. غیر مرحوم کمپانی است. ایشان تفسیر مجد البیان دارند که خیلی تفسیر مبسوط خوبی است. تنها بیست آیه را تفسیر کردهاند. عدهای جمع شوند و تفسیر ایشان را دوره کنند. ایشان هنوز پنجاه ندا‌شتند که وفات کردند. ایشان در ۴۰۸ وفات کرده بودند. میرزای شیرازی بزرگ ۴۱۲ وفات کردند.

چهار سال قبل از ایشان وفات کردند. حاجآقا میفرمودند اگر آشیخ محمد حسین حیات داشتند و ماندہ بودند اعلم مطلق شیعہ میشدند. یعنی هم از بیت علم بود؛ نوہ آشیخ محمد تقی صاحب هدایۃ المسترشدین بود. از بیت علم بود. در علمیت هم ماشاءالله! در کرامات اسم بردنی نیست که در کرامات و معنویات چه خبر بودہ! حاج آقا چندبار فرمودند که بندہ از آشیخ محمد حسین کرامتی شنیدهام که در عمرم برای احدی نقل نکردهام. حالا چرا؟ باز هم نگفتند. ولی مکرر میفرمودند من در عمرم این کرامت آشیخ محمد حسین را برای احدی نقل نکردهام. علی ای حال تفسیری است. مجد البیان، در نرمافزارها هم هست.

شاگرد: نقل این جملات از چه بابی است؟

استاد: «لا عَیْنٌ رأتْ، و لا اُذُنٌ سَمِعتْ، و لا خَطَرَ علی قَلبِ بَشَر[1]» را چه میگویی؟!

شاگرد: تعظیم بیشتر است، شاید آن کرامت را نقل میکردند تعظیم نمیشد.

استاد:«وَ کُلُّ شَیْءٍ مِنَ الدُّنْیا سَماعُهُ أعْظَمُ مِنْ عِیانِهِ وَ کُلُّ شَیْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِیانُهُ أعْظَمُ مِنْ سَماعِهِ[2]»؛ وقتی میروی میبینید، میگویید چیزی که شنیدہ بودیم نزدیک معنایش هم نبود.

خب ببینید این منتهی المطلب کتاب مفصلی است. علامہ ماشاءالله!

شاگرد: دو کتاب را میگفتید. یکی عروہ و دیگری مجد البیان بود.

استاد: گفتم آن برای تفسیر تمام شود، چون سبک ایشان مبسوط است.

شاگرد: کتابهای دیگری هم مد نظرتان بودہ؟

استاد: الآن چیزی در ذهنم نیست.

---

[1]التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص: ۱۲۹

[2] نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ۱۷۰

سؤال مهم : چرا با وجود اینکه مذهب حرف واحد بوده، شیعه همه قرائات را می خوانند؟

در منتهی المطلب در سه کتاب از این کتاب علامه، مسأله قرائات مطرح شده است. یکی در کتاب الطهاره، دیگری در کتاب الصلاة است و دیگری در کتاب حج است. عبارت کتاب الحج را در فدکیه آوردهام. در منتهی قدیمی دو جلدی که من دارم در جلد اول، کتاب الطهاره، صفحه ۱۱۷ است. در نرمافزار ببینید ای در فدکیه ببینید که از کتاب الطهاره آوردهام.

علامه در صفحه ۱۱۷ عبارتی دارند که ذهنیت ایشان و سائر علماء را روشن میکند. یادتان هست که من دو سؤال مهم را در فرمایش شیخ الطائفه در مقدمه تبیان مطرح کردم. یکی این بود چطور است که شیخ فرمودند مذهب الامامیه –مذهب اصحابنا- این است که قرآن نزل بحرف واحد، غیر انهم اجمعوا؟! اجماع عملی شیعه است، آن هم نه فقط در غیبت کبری. همانطوری که آقای حکیم فرمودند، اجماع عملی مستمر از زمان معصومین است. حتی وحید بهبهانی هم که تعدد را قبول ندارند، تحقق این تواتر را بهمعنای اینکه در زمان معصومین بوده و بی محابا همه، این قرائات را میخواندند و در خواندن آن مجاز بودند را قبول دارند. حال که به این صورت است، در اینجا سؤال این است که اگر مذهب اهلبیت این است که حرف واحد است، چرا نزد عموم شیعه حداقل یک بازتابی در رفتارشان نداشته است؟ به گمان من سؤال مهمی است. وقتی مذهب این است که حرف واحد است، اما درعینحال این همه مختلف میخوانند و هیچ بازتابی هم در عملشان ندارد. چطور میشود که اینها را جمع کنیم؟ و حال اینکه در کمتر از اینها بازتابی داشته است. کم ترش چیست؟ جهر بسم الله حتما مستحب است و شعار شیعه شده که بلند بخوانیم. اگر بسم الله را نخوانیم نماز باطل است. آخر بسم الله در قرائات مختلف است. اگر نخوانید باطل است. «ضحی» و «الم نشرح» را باید با هم بخوانید. خیلی موارد از قرائات داریم که – در فقه مطرح شده و در فدکیه هم برای آن عنوان گذاشتهام- در بین شیعه بازتاب داشته اما سر تعیین یک قرائت بازتاب نداشته است. آقای حکیم فرمودند. خب امام فرمودند «نحن نقرأ علی قرائة ابی»، اما هیچ بازتابی نداشته است. یعنی یک جا نمیبینیم یک شیعه بگوید که ما بر قرائت ابی مواظبت میکنیم. ابدا!

اتفاقا کاملًا بین آنها اختیار بوده است. خود شیخ فرمودند. این سؤال مهم است که چرا مذهب حرف واحد است اما در عمل بازتابی ندارد؟ به تعبیر مرحوم آقای خوئی یک روایت ضعیف هم نداریم که سؤال کنند.

سؤال دوم؛ شیخ الطائفه فرمودند مذهب حرف واحد است، صاحب حدائق در قرن دوازدهم فرمودند کلام شیخ صریح در ادعای اجماع اصحابنا است، چرا قبل از صاحب حدائق یک نفر به شیخ نسبت نداد که ایشان منکر این هستند؟! این هم سؤال مهمی بود. اتفاقا چرا آنها برعکسش را میگویند. الآن میخواهم از محقق اردبیلی بخوانم. قطب راوندی چه فرمودند؟ زیاد عرض کردم. فرمودند: علی مذهب اصحابنا وقتی دو قرائت ثابت شد، کالآیتین است و یجب العمل بهما. حتی سه تا را هم گفتهاند؛ گفتهاند که سه قرائت ثابت داریم که یجب العمل بهم. من اینها را قبلًا عرض کرده

بودم. این قطب راوندی بود؛ قبلی ابن شهر آشوب بودند. الآن هم میخواهم از عبارت علامه حلی بخوانم. چون این کتاب در دستم هست، میخواهم مقدمه کنم برای آنها.

کلمات مهم علامه حلی و شرطیت تواتر در اثبات قرآن نزد شیعه

بحث در این است که آیه شریفه داریم که «لا تَقْرَبُوهُنَّ حَتّى يَطْهُرْنَ[1]»، مرحوم علامه می‌فرمایند:

«مسألة: ولو انقطع دمها حل وطيها قبل الغسل»؛ غسل هم نکرده باشد مقاربت با او جایز است.**«(فلا تقربوهن حتى يطهرن) بالتخفيف أي حتى يخرجن من الحيض»**؛ تا آن جا می‌آیند که می‌فرمایند:

«والجواب عن الأول»؛ می‌خواهند دلیل مخالف را بیاورند که جایز نیست. او می‌گوید به‌صورت « **حتی یطهّرن**» قرائت شده است. خب قرائت تشدید می‌گوید، باید بعد الغسل باشد. جواب ایشان این است:

«إنا قدمنا أن التخفيف قراءة»؛ تنها که قرائت «**یطهّرن**» نیست. بلکه در میان قراء سبعه دو جور خوانده‌اند. عده‌ای از قراء سبعه «یطهُرن» خوانده‌اند، عده‌ای از قراء سبعه «یطهّرن» خوانده‌اند. خب شما که می‌گویید «یطهّرن» به‌معنای «یغتسلن» است، «قدمنا ان التخفیف قراءة»؛ تخفیف هم یکی از قرائت های قراء سبعه است.

«**فصارت القرأتان كآيتين فيجب العمل بهما**»؛ هر دو قرائت کلام خدا است و دوبار آمده است.«فتحمل عند الاغتسال وعند الانقطاع أو نقول يحمل قراءة التشديد على الاستحباب والأولى على الجواز». یعنی «حتی یطهُرن جوازا». چرا؟«صوتا للقرآن»؛ در نسخه طبع جدید قرائتین است. ولی در نسخه طبع قدیم «صونا للقرآن» دارد.

«صونا للقرآن عن التنافي»؛ یعنی «یطهّرن» و «یطهُرن» هر دو قرآن هستند و نمی‌تواند تنافی هم باشد. پس آن استحباب است.

ببینید تصریح علامه بود که «قرائتین کآیتین» است، «یحب العمل بهما». این عبارت، همان عبارت قطب راوندی در فقه القرآن بود. سه جای فقه القرآن فرمودند، «یجب العمل بالقرائة» اگر تام شد و صحیح شد.

سید مرتضی فرمودند، سید رضی در تفسیرشان فرمودند، مکرر شیخ الطائفه دارند، آدرس های اینها موجود است و من هم تکرار نمی‌کنم. تنها اشاره می‌کنم. در فدکیه همه صفحاتش موجود است. اگر مراجعه کنید، می‌بینید.

شاگرد: عبارات صریح در این نیست که این قرائات قرآن است. نهایتاً اشاره و ظهور می باشد. چون یجب العمل کآیتین، تشبیه است. وجه تشبیه آن هم «یجب العمل» است. «یجب العمل» اعم از این است که متواتر باشد ای قرآن باشد. میتواند متواتر نباشد.

استاد: احسنت. لذا به بخش کتاب الصلاه ایشان میرویم تا ببینیم منظور ایشان چیست. فرمایش شما است ای چیز دیگری میخواهند بگویند. آن جا مقدمه اینجا است.

در کتاب الصلاة منتهی میآییم. منتهی چون مفصل است، بخش قرائت آن خودش یک مقاله است. یک رساله بلند و بالایی است. اگر شما بخش قرائت منتهی را جدا کنید، یک رساله خیلی عالی در فروعات قرائت است. در کتاب من ۲۷۳ است. به کتاب شما جلد پنجم، صفحه ۶۴ است. ایشان که وارد بحث قرائت میشوند چند مسأله دارند. من تا سیزده-چهارده مورد را شماره گذاشتم. آن چه که الآن منظور من است، اینجا است: ذیل مسأله پنجم، میفرمایند: «فروع».

«مسألة: وتبطل الصلاة ولو أخل بحرف واحد[2]»؛ اگر در نماز به یک حرف از حروف قرآن اخلال کند، نمازش باطل است. فروعاتی را مطرح میکنند:

> [الخامس] يقرأ بما نقل متواترا في المصحف الذي يقرأ به الناس أجمع والا يقول على ما يوجد في مصحف ابن مسعود لان القرآن ثبت بالتواتر ومصحف ابن مسعود لم يثبت بتواتر ولو قرأ به بطلت صلاته خلافا لبعض الجمهور.
>
> لنا: أنه قراءة بغير القرآن فلا يكون مجزيا**[3]**

«الخامس: يقرأ بما نقل متواترا في المصحف الذي يقرأ به الناس أجمع والا يقول على ما يوجد في مصحف ابن مسعود لان القرآن ثبت بالتواتر ومصحف ابن مسعود لم يثبت بتواتر ولو قرأ به بطلت صلاته خلافا لبعض الجمهور»؛ این خیلی جالب است. علماء شیعه همه میگویند که تواتر شرط است اما بین اهلسنت اختلاف است.

از جاهایی که ما بهخوبی استفاده نکردیم همینجا است. یعنی حتی اگر علماء شیعه تواتر را میگویند خود اهلسنت در اینجا به تواتر قائل نیستند. میدانید چه فایدهای دارد؟! الآن من فایده را چطور عرض کنم؟! وقتی صدها شبکه ماهوارهای علیه شیعه، بحث تحریف را میآورند، اگر همین تفاوتی که شیعه قائل به تواتر هستند و در آنها اختلاف است را بهخوبی توضیح بدهید، ساکت میشوند. ولی ما این کار را نمیکنیم. وقتی نمیکنیم، چه کنیم؟!

حال من جلوتر گفته ام. عبارت مفصل ابن تیمیه است، اگر الآن به سلفی ها بگویید ابن تیمیه گفته، آنها ساکت میشوند. خود ابن تیمیه مفصل این را دارد و قائل هم میشود. حتی جمع میکند. از جدش میگوید که مقری بوده، خودش قاری و مقری نبوده، از او نقل میکند. من اینها را جلوتر گفته ام. در فدکیه هم یک صفحه بلند و بالایی هست. کلمات ابن تیمیهم راجع به این.

«لنا»؛ استدلال را ببینید. چرا اگر به مصحف ابن مسعود بخوانیم باطل است؟**«أنه قراءة بغير القرآن فلا يكون مجزيا»**؛ قرآن نیست. قرآن باید متواتر باشد.

---

[1]البقره ۲۲۲

[2]منتهى المطلب - ط القديمة ج١ ص٢٧٣

[3]همان

احب القرائات نزد علامه حلی

حال السادس را ببینید:

> [السادس] يجوز أن يقرأ بأي قراءة شاء من السبعة لتواترها أجمع ولا يجوز أن يقرأ بالشاذ وإن اتصلت روايته لعدم تواترها وأحب القرآن إلى ما قرأه عاصم من طريق أبي بكر بن عياش وقراءة أبي عمرو بن أبي العلا فإنهما أولى من قراءة حمزة والكسائي لما فيهما من الادغام والإمالة وزيادة المد وذلك كله تكلف ولو قرأ به صحت صلاته بلا خلاف[1]

«[السادس] يجوز أن يقرأ بأي قراءة شاء من السبعة»؛ هر کدام از این هفت تا را بخواند جایز است. چرا؟**«لتواترها أجمع»**؛ چون همه اینها متواتر هستند.

«ولا يجوز أن يقرأ بالشاذ وإن اتصلت روايته»؛ نمی‌تواند قرائت شاذ را بخواند. ولو سند متصل داشته باشد. همانی که آقای شعرانی در در این جزری از تذکره آوردند.

چرا نمی‌تواند بخواند؟**«لعدم تواترها»**؛ قرآن نیست. حال باز هم توضیح می‌دهند. خب حال از این هفت مورد شما نظری دارید؟ شیخ الطائفه فرمودند:«کرهوا تجری القرائه الواحده». ایشان هم نمی‌خواهند تجری کنند. لذا بعد هم تصریح می‌کنند. فقط از حال خودشان می‌گویند. می‌گویند:

«وأحب القرآن إلى ما قرأه عاصم من طريق أبي بكر بن عياش وقراءة أبي عمرو بن أبي العلا فإنهما أولى من قراءة حمزة والكسائي لما فيهما من الادغام والإمالة وزيادة المد وذلك كله تكلف»؛ نمی‌شود بخوانی، سخت است. چرا ما قرائتی را انتخاب کنیم که سخت است؟! پس احب قرائتی است که راحتتر است.**«ولو قرأ به»**؛ یعنی اگر به قرائت حمزه با همه امالة هایی که دارد بخواند،**«صحت صلاته بلا خلاف»**؛ بدون اختلاف نماز او صحیح است. ملاحظه کردید که من در آن صفحه هم آوردم. استدلالاتی دارند که در چند جا می‌گویند آن چه که متواتر نبود، لیس بقرآن. می‌گویند چون قرآن نخوانده است.

---

[1]همان

شاهدی مهم برای معنای روایت حرف واحد در کلام علامه حلی

خب آیا با این استدلال ایشان، فرمایش شما میآید یا نمیآید؟ یعنی وقتی این را میبینیم این تواتری که ایشان میگویند فضای ذهنی ایشان را باز میکند. الآن که به اینجا رسیدیم، نکتهای که امروز دیدم و باعث خوشحالی من بود را خدمت شما میگویم. سؤالی مطرح بود که چرا بازتاب نداشته است؟ قطب راوندی میگوید که مذهب ما این است که همه قرائات درست است. سید مرتضی، سید رضی فرمودند. اینها چطور این را گفتند و حال آنکه در مقدمه تبیان میگویند مذهب امامیه و اصحاب این است که حرف واحد است؟! چطور جمع میکردند؟!

امروز این نکته را در عبارت علامه پیدا کردم، شما بهدنبال آن بروید. ببینیم اگر با قرائن منحصر در آن چه که من میخواهم بگویم، خیلی عالی است. شاهد قویای است. اتحالا پیدا نکرده بودم. این اولین مورد بود. آن سؤال چه بود؟ این بود که ما در کلمات علماء قبل از قرن یازدهم، یک توضیحی را راجع به حرف واحد پیدا کنیم. شیخ الطائفه فرمودند که مذهب امامیه حرف واحد است، اما توضیح ندادن که این به چه معنا است. قطب هم مذهب امامیه را مقابل آن بیان کردند. در منتهی خیلی خوب شد. من میخوانم و برداشت خودم را بهعنوان یک احتمال عرض میکنم. الآن ساعت را خواندم. از ثامن در شوید، بعد از آن مسأله خیلی جالبی را مطرح میکنند که چالش برانگیز است. نه اینکه چالش نظری باشد، بلکه چالش از حیث استدلالی است. یعنی خروجی آن برای ما مشکلی ندارد و برای همه واضح است. اما از حیث استدلال میخوانم و میبینید.

> مسألة: والا يجزي بالترجمة والا بمرادفها من العربية وهو مذهب أهل البيت (ع) وبه قال الشافعي وأبو يوسف ومحمد وقال أبو حنيفة يجوز ذلك. لنا: أنه بغير العربية ليس بقرآن لقوله تعالى: (بلسان عربي مبين) أخبر أنه أنزل القرآن بالعربي فما ليس بعربي لم يكن قرآنا وكذا قوله تعالى: (إنا أنزلناه قرآنا عربيا) والان القرآن ما ثبت نقله بالتواتر والترجمة أو المرادف ليس كذلك ولأنه معجز بالاجماع أما بفصاحته أو نظمه أو بهما أو بالصرفة ولو كان معناه قرآنا لما تحقق الاعجاز ولما حصل التحدي به ولكانت التفاسير قرآنا ويلزم أن من أتى بمعنى شعر امرء القيس نظما أن يكون هو بعينه شعر أمرء القيس وذلك جهالة[1]

مسأله چیست؟ میفرمایند آیا در نماز میتوانید ترجمه سوره حمد را بخوانید؟ مثلاً فارسی بخوانید. بعد از اللهاکبر شروع کنید و بگویید «به نام خدا....». ترجمه کافی است یا نه؟ ابوحنیفه می گفته که جایز است. در قرن دوم می گفته. مثل توپ صدا کرده بود. دو شاگرد راست

و چپش مثل شیبانی و ابویوسف از آن عدول کردند. دیدند که این حرف آبروریزی است. حتی خود حنفی ها می‌گویند: «رجع الامام الی قولهما». در آخر عمرش او هم به قول شاگردانش رجوع کرده. خیلی عجیب است. در الموسوعة الفقهیة الکویتیة هست. ابوحنیفه می‌گوید هر مسلمانی در نماز می‌تواند اختیارا ترجمه سوره حمد را بخواند. عربی هم بلد است و خیلی خوب می‌خواند، می‌گوید خب بلد باشد. اگر می‌خواهی فارسی هم بخوانی، بخوان. خیلی عجیب است. ایشان می‌فرمایند: « **لایجزی بالترجمه»؛** نزد ما ترجمه در نماز کافی نیست. این فرض روشن است.

اما این فرض که عربی بخوانید اما مرادف بیاورید. این جایز هست یا نیست؟ بخوانید «الحمدلله رب العالمین الرحمن الرحیم صاحب یوم الدین». به جای «مالک»، «صاحب» بگویید. «مالک» و «صاحب» که فرقی ندارند؛ صاحب الدار، مالک الدار. خودتان بگویید «صاحب الدار» این جایز هست یا نیست؟

می‌فرمایند: **«والایجزي بالترجمة وبالمرادفها من العربیة»**؛ نه، مرادف هم نمی‌توانید بیاورید. نماز باطل است. نمی‌توانید مرادف عربی آن را هم بیاورید. چرا؟ چه کسی گفته؟ ابوحنیفه که می‌گوید هر دو آنها جایز است. وقتی فارسی آن را بگوید دیگر به طریق اولی مرادف عربی آن را می‌گوید.

الآن منظور من مرادف آن است. می‌فرمایند مجزی نیست که به مرادف بیاورید. می‌فرمایند: «وهو مذهب أهل البیت»؛ مذهب اهل البیت علیهم‌السلام این است. علامه از کجا مذهب اهل البیت را کشف کردند؟ نه اینکه یک روایت بیاورند. «مذهب اهل البیت علیهم‌السلام»؛ از کجا این را آوردند؟ عرض الآن من این است: ایشان می‌گویند خب «حرف واحد» است. سنی ها و ابوحنیفه استدلال کرده چون «نزل القرآن بسبعة احرف»، پس می‌توانید به فارسی بخوانید. مذهب اهل البیت این است که نه، حرف واحد است. نمی‌توانید مرادف بیاورید. این یک شاهد خیلی خوبی است.

---

[1]همان

عدم تفسیر روایت حرف واحد در کلام علماء شیعه قبل از قرن یازدهم

شاگرد: در عبارتشان به حرف واحد استناد می‌دهند؟

استاد: نه، اگر داده بودند که من پیدا کرده بودم. من خیلی دنبال اینها گشتم. اینکه عرض می‌کنم بگردید، به این خاطر است که برای خود من مطرح شده است. با این امکانات امروزی ده‌ها بار گشتم. واژه‌های مختلفی را جست و جو کردم. اما پیدا نکردم. واقعاً به این صورت است. من الآن طالب نیم صفحه توضیح هستم. البته قبل از قرن یازدهم، که این حرف واحد در کلام علماء شیعه به چه معنا است. من که پیدا نکردم. اگر شما پیدا کردید بفرمایید. اول توضیحی که پیدا کردم در کلام صاحب وسائل است. قبلاً آن را توضیح دادم. صاحب وسائل در کتاب تواتر القرآن، مطرح کردند. فرمودند حرف واحد یعنی این، منافاتی ندارد. شیعه هر دو را روایت کرده‌اند. در توضیح حرف واحد اینها را داشتند. و الا از مجلسی اول به بعد –که همه قرن یازدهم هستند- وقتی حرف واحد را می‌آورند، آن را بر نفی تعدد قرائات حمل می‌کنند. صاحب وسائل بودند که حرف واحد را معنا کردند، به‌نحوی‌که حمل بر نفی تعدد قرائات نشود. من تنها ایشان را پیدا کردم. قبلش نیست که نیست.

عدم ورود نهی از قرائت به قرائات مختلف دلیل بر پذیرش تعدد قرائات

شاگرد:... .

استاد: ایشان می‌گویند نمی‌توانید مرادف بیاورید، مذهب اهل البیت این است. خب مذهب اهل البیت باید چیزی شناخته شده‌ای باشد. من قبلاً عرض کردم نزد شیعه -هم سنی ها اینها را می‌شناختند و هم برای خودشان معلوم بوده- دو چیز مثل آفتاب بوده. یکی اینکه بر شیعه و بر مسلمان حرام است که قرآن را نقل به معنا کند و مرادف بیاورد. مذهب اهل البیت این است. اما سنی ها مفصل قائل بودند که جایز است. یکی دیگر مذهب اهل البیت این بوده که این قرائات متداول بین مدنیین و عراقیین جایز است. از آن منع نمی کردند. هر دوی آنها بین شیعه به‌عنوان مذهب اهل البیت جا افتاده بود. عبارت مستمسک، عبارت بزرگی بود. فرمودند در مرئی و مسمع معصومین این قرائات متعدده، شبانه‌روز مرتب تکرار می‌شد «بلاانکار منهم لاحد». یک جا گفته نشد که این قرائات مدنیین را شما نخوان. و حال آنکه «لاصلاة الا بفاتحة الکتاب»؛ یک حرف آن را نباید تغییر بدهید. خب چطور شما هم «مالک» می‌خوانید و هم «ملک»؟ در رکعت اول می‌خوانید «مالک» و در رکعت دوم «ملک» می‌خوانید، می گویند این صحیح بلاخلاف عند الامامیه. عرض کردم مرحوم آقای خوئی اولین کسی هستند که این فتوا را ذیل عروه دارند که تخییری بودی است، نه استمراری. ایشان در حاشیه عروه فرمودهاند از اول یکی را انتخاب کند؛ این دست خودش است که ای «ملک» را اختیار کند ای «مالک» را. اما هر چه را که اختیار کرد تا آخر، نمازهایش را به همین صورت بخواند.

شاگرد: چرا این را گفتند؟

استاد: به‌خاطر اینکه روی مبنای وحدت قرائات دچار مخالفت علم اجمالی نشود. می‌گویند یکی از آنها قرآن واقعی است. و حال آنکه روی این مبنایی که عرض می‌کنم- یعنی این مبنای تواتر قرائات را که علامه فرمودند - اصلاً به این نیاز نیست.

فتوای اهل‌سنت در جواز قرائت به «ملک» و «مالک» در یک رکعت

شاگرد: روی این مبنا اگر ثابت شود، فتوا هم ... .

استاد: بله، من چندتا عرض کردم. چیزهای جالبی است. دو مورد را من الآن دیدم. یکی ابوشامه است که این قدر به او می‌گویند تسکب العبرات گفته است. یکی هم ابن جزری ای پسرش در شرح طیبة النشر است. ابوشامه و ابن جزری هردو می‌گویند. می‌گوید مدام بحث می‌کنند که «ملک» بخوانیم ای «مالک»؟ بعد می‌گوید «این اقرء فی کل صلاتی فی کل رکعة بکلیهما». هم ابوشامه این را دارد و هم ابن جزری ای پسرش در شرح طیبة النشر. من در فدکیه گذاشته‌ام. می‌گوید چرا می‌خوانی؟ می‌گوید «لتواترها عن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله». می‌گوید برای من که متخصص هستم، قطعی است که حضرت هر دوی آن‌ها را می‌خواندند. من هم هر دوی آن‌ها را می‌خوانم.

در سایت استفتاء بن باز –مفتی عربستان- همین را می‌گوید. از او سؤال می‌کنند، او می‌گوید هم جایز است که «ملک» بخوانید و هم «مالک». بعد می‌گوید اگر در یک رکعت، هر دوی آن‌ها را با هم بخواند باز هم نمازش صحیح است. ولی می‌گوید خلاف سنت عمل کرده. چون هیچ روایتی نداریم که خود حضرت در یک رکعت هر دوی آن‌ها را خوانده باشند. جدا جدا خوانده‌اند اما ... . بعد اضافه می‌کند و می‌گوید ولو خلاف سنت است، اما اگر در یک رکعت بخواند، صحت صلاته بالخلاف. این جور تعبیری دارد. یعنی زدن آن‌ها هم به این صورت است که می‌گوید صحیح است، اما خلاف سنت است. این دو عالمی که گفتم –ابوشامه و ابن جزری ای پسرش- می‌گویند که خلاف سنت هم نیست. یعنی اگر زدن او خلاف سنت بود، این کار را نمی کرد. او حرف بن باز را قبول ندارد. می‌گوید «این احب ان اقرء بهما فی کل رکعة فی صلاتی»، و آن‌ها را می‌خواند و از خودش اخبار می‌کند.

هم زمانی صدور روایت حرف واحد و تلاوت به مترادف

شاگرد: ارتباط نفی غیر عربی و نفی مرادف با بحث حرف واحد را متوجه نشدم.

استاد: ببینید ایشان فرمودند نمی‌تواند مرادف را بیاورد. این مذهب اهل البیت است. می‌گویید مستندات مذهب اهل البیت چیست؟ چرا می‌گویید مذهب؟ مذهب باید چیزی معروفی باشد. چرا می‌گویید مذهب اهل البیت این است که نمی‌تواند مرادف بیاورد؟ نمی‌تواند ترجمه بیاورد؟ شما ببینید چرا علامه گفته‌اند؟ اهل البیت چرا گفته‌اند مرادف نیاورد. خب یک روایت پیدا کنید که بگوید مرادف نیاوردید. خب پیدا کنید. ایشان می‌گویند که مذهب اهل البیت است. از کجا؟ کجا یک روایت هست؟ ما چیزی نداریم جز این‌که فرمودند «حرفٌ واحد»، «کذبوا اعداء الله». مقابلش چیست؟ می‌گوید «ان الناس یقولون نزل القرآن علی سبعة احرف»، حداقل من ده شاهد عرض کردم که در همان زمانی‌که این روایت صادر شده، بعضی‌ها می‌گفتند جایز است که در نماز و در تلاوت نقل به معنا کنید. مرادف بیاوردید. واصل بن عطا رئیس معتزله است. در سیر الاعلام النبلاء ذهبی از او نقل می‌کند. می‌گوید «کان یجوز التلاوة بالمعنی و هو جهل»، چون رئیس معتزله است ذهبی به او تیر می‌زند! «و هو جهل». همین ذهبی در سیر الاعلام النبلاء از زهری که از بزرگان محدثین‌ش هست و بالای سر ذهبی است، نقل می‌کند؛ از او سؤال کردند که وقتی می‌خواهم حدیث را نقل کنم عقب و جلو می‌شود، جایز است؟ گفت «ان ذلک یجوز فی القرآن». ذهبی هیچ چیزی نمی‌گوید. چون زهری محترم است. محقق کتاب در زمان ما –سیر الاعلام النبلاء طبع الرساله که به نظرم خطیب است که از مصری های قوی است- در پاورقی نوشته نه، ما نمی‌توانیم قرآن را تغییر بدهیم و نقل به معنا کنیم. این بین آن‌ها رایج بوده. ابن حزم، مالک بن انس را تکفیری کرده، این شوخی است؟! ابن حزم می‌گوید مالک متوجه لازمه حرفش نبود، اگر متوجه لازمه حرفش بود، کافر بود. عبارتشان را خواندم.

خب آقای ابن حزم تو بعد از ابن مجاهد داری این حرف را می‌زنی، در زمان مالک که کفر نبوده؛ مالک به‌راحتی این فتوا را می‌داد که «یجوز ان یقرأ بالمرادف». قرائت به مرادف حرام نیست. البته مالک در نماز و جماعت منع می‌کرد. قبلاً از آن بحث کردیم.

الآن وقت رفت، وقتی به منزل تشریف بردید دنباله آن را نگاه کنید. ایشان می‌فرمایند: «احتج المخالف».

استدلال عامه بر جواز تلاوت به معنا

> احتج المخالف بقوله تعالى: (لأنذركم به ومن بلغ وإنما ينذر كل قوم بلسانهم) وقوله تعالى: (إن هذا لفي الصحف الأولى * صحف إبراهيم وموسى) وقوله: (انه لفي زبر الأولين) وتلك لم يكن بالعربية وألنه تعالى حكى عن نوح قوله: (رب لا تذر على الأرض من الكافرين ديارا) ولم يقولوا ذلك بالعربية إلا أنهم لما حكى المعنى عنهم أضاف القول إليهم وذلك يقتضي أن من غير عن القرآن بالفارسية يكون عبارته قرآنا[1]

اینکه گفتم بحث سنگین است برای دنباله‌اش است. ترجمه و مرادف نزد اهل البیت واضح است و ایشان هم استدلالات را فرمودند. حالا آن طرفی ها چه می‌گویند؟ کسانی که می‌گویند مرادف درست است، چه می‌گویند؟

«احتج المخالف بقوله تعالى: لأنذركم به ومن بلغ وإنما ينذر كل قوم بلسانهم»؛ خدای متعال این قرآن را بر من نازل کرده تا شما عرب ها و هر کسی از بشر که به گوش او برسد را انذار کنم. خب آنها که زبانهای دیگری دارند، پس معلوم می‌شود که آن ترجمه هم قرآن است. این استدلال ابو حنیفه معروف است.

«وقوله تعالى: إن هذا لفي الصحف الأولى * صحف إبراهيم وموسى وقوله: (انه لفي زبر الأولين)»؛ یعنی قرآن کریم.**«وتلك لم تكن بالعربية»؛** آنها که عربی نبوده. پس عربی بودن، قوام قرآنیت نیست.

«وألنه تعالى حكى عن نوح قوله: (رب لا تذر على الأرض من الكافرين ديارا) ولم يقولوا ذلك بالعربية إلا أنهم لما حكى المعنى عنهم أضاف القول إليهم وذلك يقتضي أن من غير عن القرآن بالفارسية يكون عبارته قرآنا»؛ لذا قوام قرآن به معنا است.

> والجواب عن الأول: أنه إذا فسره لهم كان الانذار بالمفسر دون التفسير والانذار بالقرآن لا يستلزم نقل اللفظ بعينه فإنه لو أوضح لهم المعنى قيل أنه أنذرتهم به بخلاف صورة النزاع[2]

«والجواب عن الأول»؛ شروع می‌کنند به جواب دادن. جواب هایی است که شما می‌بینید جواب های خوبی است، اما چون ریخت کلام طوری است که معنا و مفاد و پیامی که در کلام است، محوریت دارد،

جواب از شبهه آنها سخت است.یعنی شما باید غیر از جواب های علامه توضیح بدهید که درست است که یکی از محورهای آیه قرآن، محتوای آن است، مقصودش است، پیام آن است، اما الفاظ هم مقوم قرآنیت قرآن است. اینها را باید توضیح بدهید. و الا از نظر علمی چون قرآن ذو شجون است، حرفهای آنها میتواند زرق و برق پیدا کند و شروع کنند به حرف زدن. ولی علامه فرمودند مذهب اهل البیت این است که این حرفها بی خودی است. استدلال در اینجا جایی ندارد. در اینکه استدلال کنیم در اینکه آیا قرائت قرآن به ترجمه و مرادف جایز هست یا نیست؟ مذهب اهل البیت نزد شیعه مستقر است که به مرادف جایز نیست.

---

[1]همان ۲۷۴

[2]همان

جمع‌بندی بحث در رابطه با روایت حرف واحد و کلام علامه حلی

پس این سؤال برای شنبه؛ ما یک روایت غیر از حرف واحد پیدا کنیم که علامه از آن استفاده کرده باشند. اگر پیدا شد و از سائر کتب‌شان روشن شد، که فبها، اما اگر پیدا نشد، این احتمال قوی می‌شود که این کلمه مذهب با کلمه مذهب در مقدمه تبیان یکی هستند. شیخ فرمودند «ان المعروف من مذهب الامامیه». ایشان هم می‌فرمایند مذهب اهل البیت. پس مذهبی که شیخ گفتند با مذهبی که ایشان گفتند با مذهبی که قطب راوندی گفتند، یکی است. یعنی حرف واحد در نقل به مرادف است که مقابل حرف واحد است. حرف واحد یعنی نقل به مرادف حرام است و جایز نیست. «من عند واحد علی نبی واحد». اگر شما مرادف بیاورید، نزل من عندک. در فضای طلبگی شوخی می‌کردند؛ کسی چیزی می‌گفت و بقیه می‌گفتند که آیه نازل کرده‌ای. می‌گویند که آیه نازل کرده‌ای. الآن هم همین است. اگر شما بگویید «صاحب یوم الدین»، عرف عام می‌گویند که آیه نازل کرده‌ای. یعنی «نزل من عندک» و حال آنکه قرآن «نزل من عند الله تبارک و تعالی علی نبی واحد»، لذا اگر دیگران مرادف بیاورند، نزل من عندهم است.

شاگرد: کلام شیخ طوسی دو قسمت داشت، این اجماع به هر دو قسمتش می‌خورد. این مذهب امامیه می‌تواند به قسمت دومش شود که شیخ طوسی گفت به هر قرائتی نمی‌توانند، بخوانند. غیر انهم اجمعوا که به یک دسته از قرائات می‌توان خواند به دسته‌ای دیگر نمی‌توان.

استاد: نه، این مقابل مرادف است. دارد دفع می‌کند.

شاگرد: مفهوم دارد. یعنی شما بغیر از اینها نمی‌توانید بخوانید لذا مذهب از آن فهمیده می‌شود، نه از نظر حرف واحد. این احتمال می‌رود.

استاد: ایشان می‌فرمایند، اینکه علامه می‌فرمایند مذهب اهل البیت، از آن بخشش گرفته‌اند که چون آن چه که متواتر است و قطعی است از قرائات سبع است، و شیخ الطائفه هم فرمودند اجماع دارند که تجری القرائه نکرده‌اند، اما قرائات مجاز حتماً مورد اجماع شیعه است، پس مذهب شیعه امامیه و مذهب اهل البیت علیهاالسلام این است که مرادف نمی‌توانند بیاورد. چون مرادف از آن سبع نیست. فقط چیزی که ذیل این حرف هست، این است که ما می‌دانیم سبع برای قرن چهارم است،لذا ایشان چرا تعبیری نمی‌کنند به مذهب امامیه و تعبیری می‌کنند به مذهب اهل البیت؟ ببینید با توجه به فرمایش شما مناسب بود که بگویند مذهب الامامیه، می‌گفتیم که خوب است؛ مذهب امامیه تواتر سبع است، و حال آنکه در زمان اهل البیت ما هنوز سبع نداشتیم. خود کسائی و ... بعد از امام صادق علیهاالسلام بودند. اینکه می‌گویند مذهب اهل البیت، از کجا می‌گویند؟ حال فرمایش شما را گفتم که روی آن تأمل شود.

تواتر القرائات در زمان حضرت رسول ص

شاگرد: گفته شد که اگر در زمان خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تعدد قرائات امر مسلمی بود، آشکار شده بود، شما در جواب بحث تدریج را مطرح فرمودید. اگر شما مسأله تدریج را در خمر ببینید، به‌گونه‌ای است که در آخر ده سال، واضح می‌شود. ابتدا می‌گوید «وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَفْعِهِمَا[1]»، بعد می‌گوید: «یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلاة و انتم سکاری[2]». ولی ما می‌بینیم تا زمان عثمان که هیچ، چرا در انتهاء رسالت پیامبر یک چیز واضحی نبوده است؟

استاد: ببینید من عرض کردم، اگر برخی از مباحث را علی المتواترات جلو بروید، بحث هایتان قطعی است. سؤال ساده: الآن با ذهنیتتان سؤال من را جواب بدهید. کاری که عثمان کرد متواتر هست یا نیست؟

شاگرد: اینکه مصاحف را یکی کرد، متواتر است.

استاد: خب اگر قرائات متواتر نبود، چنین کاری نیاز بود؟!

شاگرد۲: با سوزاندن که از بین نرفتند.

استاد: اتفاقا از بین نرفتند. بعد که چه کارهایی کردند، خیلی مباحث مهمی بود.

---

[1]البقره ۲۱۹

[2]النساء ۴۳

وجود آیات مخالف مرام سقیفه، عامل دستور به توحید مصاحف

شاگرد: خب این شاهد این طرفش است. اما از آن طرف هم شاهد دارد. خود شما نقل کردید که در سپاه دعوا می‌شد و به‌خاطر آن با هم می‌جنگیدند. خب اگر یک چیز واضحی بود، چرا دو سپاه باید به جان هم بیافتند؟!

استاد: چرا می‌جنگیدند؟ ما شواهدی داریم. در فدکیه هم گذاشتم؛ سه-چهار تا لینک است. خیلی جالب است. از الموسوعة التفسیر المأثور است. اینها خیلی مهم است. در سایت رسمی اهل‌سنت است. من سه-چهار مورد آن را گذاشتم. چرا می‌جنگیدند؟ نه اینکه تعدد قرائت به نقص و زیاده بوده و طبق هر دوی آن‌ها نازل شده و هر دوی آن‌ها اقراء شده، به این خاطر با هم می‌جنگیدند که لوازم بیرونی داشت. اهل‌سنت این را نمی‌گویند. ما در مباحثه مفصل صحبت کردیم. شام و عراق بود. آن‌هایی که قرائت ابن مسعود را می‌گفتند، الآن شواهدی داریم که چه می‌خواندند که دیگران آن‌ها را تکفیر می‌کردند. قرائت ابن مسعود الآن در همین سایت هست. موسوعة التفسیر المأثور. می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الرسول بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ أَن عَلِيّاً مَوْلَى المُؤْمِنِينَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ[1]»، لذا یکفره‌م. از اینجا است که می‌بینید معقول می‌شود. بعد از سقیفه و جا گرفتن این دم و دستگاه، می‌گفتند که اینها چیست که می‌خوانید؟! چقدر زیبا می‌شود؟! الآن خود طبری در اینجا گیر افتاده است. طبری می‌گوید شش حرف از آن‌ها رفت. بعد می‌گوید این اختلاف قرائتی که الآن هست، حرف واحد است. می‌گویی‌م چرا؟ می‌گوید به‌خاطر اینکه «لایکفر بعضنا بعضاً»، «لیس المراء فیه الکفر». پس معلوم می‌شود آن‌ها که تکفیر می‌کردند یک چیزی غیر از قرائات رایج بود. اهل‌سنت در اینجا ساکت است و فقط می‌گوید که اختلاف بود. وقتی مطالب شیعه و سنی را با هم در نظر می‌گیری‌م با دقت در اینکه قرائات متواتره در آن زمان موجود بود، اما به زیادت و نقص. اینها قرائاتی را می‌خواندند که با شرائط سیاسی که پیش آمده بود، اینها آن‌ها را تکفیر می‌کردند.

شاگرد: همه شواهدش به این صورت است؟

استاد: بله، در همین موسوعه التفسیر المأثور که برای شیعه نیست، نگاه کنید. سایت رسمی خود آن‌ها است. لینکش را گذاشته‌ام. مستقیم به سایت رسمی اهل‌سنت می‌روید. رسمی‌ترین سایت سلفی‌ها است که موجود است. ذیل هر آیه بحث قرائت دارد؛ القرائه. نمی‌گوید الروایه، می‌گوید القرائه؛ می‌گوید:«وكَفى اللهَ المُؤْمِنِينَ القِتالَ بِعَلِيِّ بْنِ أبي طالِبٍ»؛ یعنی حتی اسم مبارک حضرت ابوطالب هم در وحی آمده است. این را اهل‌سنت می‌گویند. می‌گویند قرائتش این بود. اما به قرائات متعدد نزول. عده‌ای می‌گویند که اینها تفسیر بوده، خب آن یک نحو توجیه است. خود اهل‌سنت اینها را قبول ندارند. یعنی خیلی جالب است، روی مبنای خودشان بروید ببینید.

[1]

شرط موافقت با مصحف عثمان راه‌کاری برای حذف آیات فضیلت اهل البیت

شاگرد:... .

استاد: اسم آن هست. من لینک آن را گذاشته‌ام، نگاه کنید. در قرائات سبع نیست. در عشر هم نیست. چرا؟ چون در زمان ما می‌گویند قید سبع و عشر، موافقت با مصحف است. این قید موافقت با مصحف نبوده، خود اینها بعداً آورده‌اند. که من دیدم از زمان مکی بن ابوطالب آمده است. قبل از آن هم نبوده است. اینها خیلی مهم است که ما از آنها بحث نکرده‌یم. البته در این هفت-هشت سال صحبت شده است. مکی بن ابیطالب که خودش قید موافقت با مصحف را می‌آورد، خودش می‌گوید چرا بعضی‌ها مثل ابن شنبوذ مواظبت می‌کردند که مخالف مصحف بخوانند. می‌گوید اصرار داشت خلاف مصحف بخواند. با اینکه سنی بود ولی می‌خواند. بعد می‌گوید به‌خاطر اینکه در مبانی علمی اختلاف داشتیم. عده‌ای می‌گفتند اجماع امت هم می‌تواند ناسخ کتاب باشد، عده‌ای می‌گفتند اجماع امت نمی‌تواند ناسخ باشد. یعنی ابن شنبوذ می‌گفت امت چه کاره اند که با اجماع خودشان بر مصحف عثمان آن قرائت ها را از دور بیرون کنند؟! این را مکی می‌گوید. خود مکی که این حرف را می‌زند، بعد می‌گوید شرط قرائت معتبر...؛ می‌گوید اگر کسی با سند صحیح خلاف مصحف عثمان را آورد، یقبل و لاتقرأ. ما می‌گوییم حرف تو قبول است، چون سندت صحیح است. اما ما قرائت نمی‌کنیم. قرائت معتبر نیست اما روایت معتبر هست. خود مکی می‌گوید. ابن جزری هم ابتدای النشر همه اینها را می‌آورد. ما قبلاً مباحثه کرده‌ایم. یعنی این قدر شواهد روشن است و دال بر این است که آن زمان اینها بوده است.

فقط می‌خواهد که شما اینها را بنویسید و جلو بروید. عثمان در سال بیست و هفت هجری توحید مصاحف را آغاز کرد. یعنی شانزده سال بعد از شهادت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله. یعنی بعد از شانزده سال بعد از وفات حضرت این خبرها بود، اما باز بگوییم زمان حضرت نبود؟! آقای شعرانی قشنگ توضیح می‌دهند که در زمان حضرت بود. همچنین حاج آقای حسن زاده و آقای طباطبائی و دیگران. یعنی برای کسانی که کار می‌کنند واضح می‌شود، اگر شما خواستید که با قطع جلو بروید، همانطور که عرض کردم بگویید: کار عثمان متواتر هست یا نیست؟ اگر متواتر است، می‌خواست چه کار کند؟ پس آن چیزی هم که او از بین برد، در آن زمان بود. تواتر کار او برای ما کاشف از آن اختلافی است که او می‌خواست از بین ببرد.

مفاسد رجوع به مدعیان ابطال سحر

شاگرد: برخی از عوام این سؤال را مطرح می‌کنند که نسبت به مشکلات زندگی خود احتمال جدی می‌دهیم که دخالت سحر باشد. مثلاً موردی بود که می‌گفت من در تابلوی منزلمان کاغذ عجیبی پیدا کردم که اعضاء خانواده آن را نگذاشته بودند. در اینجا احتمالات مختلفی می‌تواند داد؛ یکی اینکه بگوییم ولایت اهل البیت حرز است و مردم توسل کنند، ای برای اهل البیت این مطلوب هست که همانطور که به دکتر مراجعه می‌کنند، در اینجا هم باید به فرد با تقوای مسلط به علوم غریبه رجوع کنند؟ به عبارت دیگر نیاز هست که دنبال این شخص بروند یا اینکه اعتناء نکنند و توسل بکنند؟

استاد: این خیلی زیاد سؤال می‌شود. من همیشه دو-سه کلمه را تکرار می‌کنم. عرض می‌کنم اصل خود سحر و از این مطالب قطعاً ثابت است. هم آیه شریفه هست و هم شواهد دارد. حتی در فقه هم آمده اگر با سحر کسی را بکشد؛ اینکه ثابت هست یا نیست، در کتاب قصاص این بحث آمده است. «لو قتل شخصا بالسحر». یعنی حتی می‌تواند با سحر کردن قاتل به حساب بیاید.چه قبول بکنیم یا نه، این در کتاب آمده است. لذا اصل سحر چیز درستی است. اینکه کسی می‌تواند در اینها تخصص داشته باشد هم حرفی نیست. اول طلبگیم بود، مرحوم آقای علاقه بند فرمودند که در یزد تنها یک نفر است که ابطال سحر بلد است. آن هم مرحوم آشیخ جلال آیت اللهی. خدا رحمتشان کند. آقای آشیخ جلال در اصفهان درس خوانده بودند، جامع بودند. هیچ علمی نبود که ایشان بلد نباشند. ما خودمان که تازه طلبه شده بودیم، محضر ایشان تشریح الافلاک شیخ بهائی را خواندیم. خدا رحمتشان کند. عمر مبارکشان هم ۱۰۲ سال شد. یعنی ابطال سحر علومی است که برخی بلد بودند. علمائی بودند که دنبالش بودند. حاج آقای بهجت می‌فرمودند که من در عمرم زرنگ تر از این نشنیده بودم؛ آقای آسید مرتضی کشمیری که از اوتاد بودند واستاد آقای قاضی بودند، ایشان قبل از بلوغشان دیدند که تعلم علم سحر و امثال اینها حرام است. گفتند من تا به تکلیف نرسیده ام آنها را می‌خوانم تا بعد از اینکه به تکلیف رسیدم کار حرامی نکنم. حاج آقا می‌فرمودند که من این زرنگی را نشنیده بودم.

بنابراین اینها هست. اما آن چه که می‌دانیم طریقه روایات اهل البیت بوده، مراجعه به خبره برای اینها نبوده. چرا؟ به‌خاطر اینکه از مدعیان خبرویت دون و پنج درصدش شاید کذب است و فقط ادعا است. ما نمی‌دانیم. علومی است که مخفی است و ما خبر نداریم. تجربتا هم دیده‌ایم. این تجربه‌ای است که من دیده‌ام. خیلی دان است، حتی یک مورد هم یادم نمی‌آید که کسی دنبال حل این امور از طریق مراجعه به اینها برود و بعد در زندگی گرفتار مشکلات نشده باشد. ساده‌ترین آنها کوتاه شدن عمر است.

شاگرد: ظاهراً تعلیم و تعلم آن هم موجب فقر می‌شود.

استاد: حالا تعلیم وتعلمش یک چیز است. اما اینکه خود عوام به‌دنبال آن هایی که می‌گویند بلد هستیم بروند و دستور العمل های آنها را عمل کنند. این آثار دارد. مثل آب شور دریا است. لذا من در یک کلمه عرض می‌کنم. آنها به همین چیزهایی که علماء می‌گویند مراجعه کنند. مثلاً دفتر حاج

آقای بهجت پنج ای شش امر دارند. وقتی تلفن زنگ میزنند سریع به آنها میگویند. در منزل اذان بلند بگوید، آیت الکرسی بخواند و... . اگر به اینها عمل بکند آثار خوب هم میبینند.

شاگرد: خود حضرت عالی توصیهای دارید؟

استاد: توصیه من این است که سراغ کسانی که مدعی اینها هستند، نروند. اصل بر این است که سراغ اینها نروند.

شاگرد: حتی اگر حوزوی باشند؟

استاد: الا آن جایی که مطمئن بشوند که تخصص واقعی را دارد. مثل اینکه میگویند از مجتهد تقلید بکن. اصل این است که بنابگذار بر اینکه مجتهد نیست، مگر اینکه بر تو ثابت شود که مجتهد هست.

شاگرد: با توجه به روایتی که میگوید ولایت اهل البیت حرز است، میتوانیم بگوییم به جای مراجعه به این شخص به زیارت امام رضا بروید؟ یا مثل دکتر است و در این عالم طریق عادی هست؟

استاد: نه، اصلاً، من این را مطمئن هستم که عرض میکنم که این مثل دکتر نیست. چرا؟ چون خبرویت دکتر از طریق های متعارف است که میدانند. طریق هایی که خودش از غرائب است و اطلاع بر اینکه او خودش چقدر مسلط است و طریق محک زدن او مشخص نیست، مانند طبیب نیست. سفارش من این است که اینها را کنار بگذارد. بهخاطر اینکه من تجربات دیدهام.

شاگرد: حتی پنج درصدی که فرمودید؟

استاد: بله، همینی که شما فرمودید. از طریق روایات، ختومات و توسلات، خیلی نتایج بهتری میگیرند. به شرط اینکه مردد نباشند که نزد او بروم یا نروم. نه دیگر! کامل و صد در صد اختیار اموراشان را به دست توسلات بدهند و متوسل به معصومین بشوند. ان شالله اثر خوبی دارد.

شاگرد۲: کسانی که جواب میگیرند، چطور؟ مثلاً یکی حرزی را میونویسد و میگوید این همراه تو باشد، تا خوش خلق شوی. او اثر را میبیند. یعنی کسانی که اثر را میبینند چطور میشود؟

استاد: مثالهایی که عرض کردم برای من همین ها بود. میرود و میبیند که اثر دید، باز هم میرود اما به سن من نیاز است که ببینید در زندگی آنها چه ها پیش آمده است. من با چشم خودم دیدم.

شاگرد: پس یک مقداری اثر میگذارد.

استاد: بله، اثر میگذارد. مثال زدم به آب دریا. شور است. یعنی اول که میخوری میبینی آب بود، یک خورده به گلوی تو رفت و تشنگی را شکست، اما نمیداند که وقتی خورد مرتب از آن میخورد و میخورد تا اینکه به هلاکت منجر می شود.

شاگرد: فرض خوبش این است که طرف دروغ گو در بیاید.

استاد: نه، لازم نیست که آن شخص دروغ گو باشد. دستگاه خلقت این است که ادامه دادن به تخصص او، مناسب با مجموع تکوین عالم نیست.

شاگرد: پس این فرمایش شیخ بهائی که فرموده بودند لازم است عدهای از علماء برای ابطال سحر اقدام کنند... .

استاد: یعنی علم را بدانند.

شاگرد: علمی که از آن استفاده نشود چه فایده‌ای دارد؟

استاد: نه، خود آن عالم اعمال می‌کند. نه اینکه به مردم مراجعه کند. ببینید خیلی فرق است که شیخ بهائی بگوید: ایها الناس برای ابطال سحر سراغ علماءبروید، با اینکه بگوید ایها الحوزویین شما بلد باشید که اگر یک جایی محل نیازتان شد اعمال کنید. کما اینکه آقای آیت الله‌ی بلد بودند. ایشان در حوزه اصفهان اینها را بلد بودند. ولی متأسفانه همه اینها رفتند.

شاگرد: شما کسی را در ابطال سحر می‌شناسید؟

استاد: من نه.

شاگرد: حاج آقای حسن زاده...

استاد: حاج آقای حسن زاده ابطال سحر را نفرمودند. آن چه که من صریحاً در جلسه درس شنیدم این بود که فرمودند شما جوان هستید. من به شما سفارش می‌کنم که دنبال جفر نروید. بعد فرمودند من بخش مهمی از عمرم را در جفر گذراندم. استاد خوب داشتم. اما نتیجه کارهای من این شده که تمام تحصیلات علم جفر، در نهایتش باید شعبه‌ای از الهام باشد. تعبیری ایشان این بود. یعنی کار تمام نمی‌شود. یک چیزی باید از ناحیه غیب بشود. لذا فرمودند اگر آن است، گاهی می‌بینید که خدای متعال بالاتر از آن را انجام می‌دهد. این عبارتی بود که در کتابش چاپ شده است. کتاب درس هیئت و سائر رشته‌های ریاضی. کتاب دو جلدی است که چاپ شده است. در مسجد معصومیه می‌فرمودند. این را در آن جا گفتند. گفتند الآن که شما در سن جوانی هستید من به شما سفارش می‌کنم که به‌دنبال آن نروید. خودشان شاگرد مرحوم آقای آسید مهدی قاضی بودند. پسر بزرگ آقای قاضی بزرگ. ایشان تا آخر دامادم نشده بودند. ایشان هنگامه بوده در تخصص. آقای حسن زاده هم در تخصص این استادشان در علم جفر خیلی تعبیرات بزرگی دارند. شاید مکتوب هم کرده باشند. شاید من در خط ایشان خوانده باشم.

والحمد لله رب العالمین